

: [20.1001.1.22286713.1400.13.48.2.5](https://doi.org/10.22286/713.1400.13.48.2.5)

زمینه‌های پیوستگی و پایداری فرهنگی ایران در سده‌های نخستین اسلامی

حلیمه جعفرپور نصیر محله^۱

احمد رضا خضری^۲

چکیده: پس از فتح ایران به دست اعراب و تغییر نظام سیاسی این سرزمین، ایران توانست درون‌مایه فرهنگی و اصالت تاریخی، هنری و ادبی خود را حفظ کند. می‌توان اسلام‌پذیری ایرانیان را نقطه عطفی در تاریخ این کشور دانست که موجب دگرگونی‌های عمیقی در جامعه ایران شد، اما شکست از اعراب و گرویدن به اسلام به معنای اتمام قدرت فرهنگی ایران نبود؛ زیرا عناصر فرهنگ ایرانی و حضور ایرانیان در سده‌های نخستین اسلامی چنان نیرومند بود که نه تنها هویتی نوین و ممتاز را در درون جهان اسلام آفرید، بلکه ملل هم‌جوار را نیز تحت تأثیر قرار داد. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که عواملی چون عرب‌گرایی امویان، قدرت‌یابی عباسیان، ظهور سلسله‌های محلی، نهضت شعوبیه، تعامل جامعه ایرانی و اسلامی و تحولات ادبی-هنری زمینه‌های پایداری و پیوستگی فرهنگی ایران را در سده‌های نخستین اسلامی فراهم ساخت. نگارندگان مقاله حاضر کوشیده‌اند علل و زمینه‌های پایداری فرهنگ ایرانی را پس از ورود اسلام به ایران با مطالعه تاریخی و روش توصیفی-تحلیلی بررسی کنند.

واژه‌های کلیدی: زمینه‌های پیوستگی فرهنگی، ایرانیان، نهضت شعوبیه، زبان فارسی، سلسله‌های ملی و محلی

The Contexts of Iran's Cultural Continuity and Resistance in the Early Islamic Centuries

Halimeh Jafarpour Nasir Mahaleh^۱

Seyyed Ahmad Reza Khezri^۲

Abstract: After the conquest of Iran by the Arabs and then the change of political system of the country, Iran was able to keep its own cultural content and historical, literary and artistic authenticity. Although, the Islamization of Iran can be considered as a turning point in the history of this country, which led to profound changes in Iranian society; however, military defeat of Iran by Arabs and conversion to Islam did not mean the end of Iran's cultural power. This is because the cultural elements of Iran and the presence of Iranians in the early Islamic centuries was so powerful that they not only created a new privileged identity within the Muslim world, but also influenced neighboring nations. The findings of this research shows that some factors such as Umayyad Arabism, Abbasid empowerment, the establishment of native dynasties, the movement of Sho'ubiyah, interaction of Iranian society with Islamic culture and literary artistic transitions provided the context for Iranian cultural resistance and continuity in the early Islamic centuries. This research paper, investigating the continuity of Iranian culture, is trying to explain the causes of such continuity after arrival of Islam in a historical study through descriptive-analytical method.

Keywords: Contexts of cultural continuity, Iranians, Sho'ubiyah movement, Persian language, native national governments.

1 Ph.D. in History and Civilization of Islamic nations , University of Tehran (corresponding author)
Jafarpour.h@gmail.com

۲ Professor of History and Civilization of Islamic Nations, University of Tehran akhezri@ut.ac.ir

مقدمه

انتقال هویت یک جامعه به نسل‌های بعدی از راه فرهنگ امکانپذیر می‌شود و افراد یک جامعه می‌توانند با حفظ دستاوردهای فرهنگی و تمدنی خود، هویت اجتماعی و سرزمینی خود را نیز حفظ کنند. این مسئله هنگام گسترش اسلام در سده‌های نخستین اسلامی بسیار حائز اهمیت است؛ چنان‌که با وجود فروپاشی سلسله ساسانی و سلطه سیاسی عرب‌ها بر ایران، ایرانیان توانستند ویژگی‌های ساختاری فرهنگ خود را حفظ کنند. این تجربه تاریخی که در دوره‌های مختلف تاریخ ایران دیده می‌شود، موجب پیوستگی فرهنگی ایران در طول اعصار شده است؛ چنان‌که به گفته طبری، تاریخ هیچ قومی همچون پارسیان پیوستگی ندارد که پادشاهی آنان از زمان کیومرث تا ظهور اسلام امتداد داشته است (طبری، ۱۳۷۵: ۲۳۷/۱). در این دیدگاه که می‌توان آن را رویکرد پیوستگی فرهنگی ایران نامید، تاریخ و فرهنگ ایران، با وجود گسست‌های کوتاه‌مدت، از عصر باستان تا به امروز استمرار داشته است. در این رویکرد، وحدت و استمرار بیش از کثرت و فاصله معنا پیدا می‌کند و با نگاهی واقع‌گرایانه به توالی رویدادها در تاریخ ایران، می‌توان به یک وحدت ذاتی و تسلسل علت و معلولی در میان آنها پی برد؛ چنان‌که با حمله یونانیان به ایران و تشکیل حکومت سلوکی و همچنین هجوم عرب‌ها و ساقط شدن حکومت ساسانی، صفات و ویژگی‌های فرهنگ و تمدن ایرانی از میان نرفت (زرین کوب، ۱۳۷۴: ۲/۱؛ همو، ۱۳۸۲: ۳۱۷؛ یارشاطر، ۱۳۷۳: ۱۸/۳)؛ به همین دلیل این فرهنگ را به درخت سرو مانند کرده‌اند که در برابر طوفان خم می‌شود، اما نمی‌شکند (فرای، ۱۳۸۸: ۱۹؛ نصر، ۱۳۹۵: ۲۰۸).

هدف اصلی پژوهش حاضر تبیین دلایل پیوستگی فرهنگ ایرانی در سده‌های نخستین اسلامی و واکاوی سهم هر یک از عوامل در حفظ فرهنگ ایران بعد از اسلام است. به این منظور پاسخ به این پرسش ضروری می‌نماید که: «چه عواملی زمینه‌ساز تداوم فرهنگی ایران در سده‌های نخستین اسلامی بوده است؟».

پیشینه پژوهش

در حوزه مورد بحث این پژوهش، کتاب‌ها و مقالات مختلفی را می‌توان نام برد که به چگونگی انتقال میراث باستانی ایران به دوره اسلامی پرداخته‌اند، اما در این آثار کمتر

دلایل و زمینه‌های تداوم فرهنگ ایرانی بررسی شده است. از آن جمله می‌توان به آثار محمدی ملایری اشاره کرد که درباره منشأ ساسانی بسیاری از عناصر فرهنگی ایران در دوره اسلامی بحث کرده است؛ آثاری مانند چگونگی انتقال میراث باستانی ایران به دوره اسلامی. همچنین احمد اشرف در کتاب هویت ایرانی، حمید احمدی در بنیادهای هویت ملی ایرانی و هویت ملی ایرانی در گستره تاریخ، سید حسین نصر در *Persia the bridge of Iran to turquis* و در مسیر سنت‌گرایی، ریچارد فرای در *عصر زرین فرهنگ ایران و persia, continuity of traditions* به این مسئله توجه داشته‌اند. افزون بر اینها، یکی از آثار نسبتاً جدیدی که در زمینه پایداری هویت ایرانی انتشار یافته، کتاب *Continuity in Iranian Identity Resilience of a cultural heritage* از فرشته داوران (۲۰۱۰) که برگرفته از رساله دکتری نویسنده در دانشگاه برکلی است.

روش این تحقیق اسنادی تاریخی و تحلیل محتواست. شیوه‌های گردآوری اطلاعات کتابخانه‌ای است که با بررسی منابع گوناگون تاریخی، جغرافیایی و ادبی فراهم آمده است و با گزینش داده‌ها، موضوع بحث، تحلیل و تبیین می‌شود.

۱. دلایل سقوط دولت ساسانی

همزمان با هجوم اعراب به ایران، اوضاع امپراتوری ساسانی دچار آشفتگی شده و این دولت که بیش از چهارصد سال در ایران دوام داشت، به ضعف و سستی گرایید و با ورود اعراب دچار شکست شد. در این شکست عوامل زیادی را می‌توان مؤثر دانست که از مهم‌ترین آنها باید از جنگ‌های فرسایشی با روم، برافتادن دولت لخمی حیره به دست خسرو پرویز، گرفتن مالیات‌های سنگین از مردم و نارضایتی اجتماعی، اختلاف طبقاتی و عدم همکاری میان آنان، رواج فرقه‌های گوناگون در ایران و عدم وحدت مذهبی، اعتقاد به نیروی سرنوشت و در نتیجه آمادگی ذهنی مردم برای قبول شکست، دخالت موبدان در سیاست و نارضایتی مردم از آنان، تجمل‌گرایی شاهان و فساد سیاسی دربار نام برد (کریستین سن، ۱۳۶۷: ۵۲۰؛ زرین کوب، ۱۳۷۹: ۱۹/۴). بی‌تدبیری حاکمان سیاسی در اواخر این دوره چنان بود که در طول سه یا چهار سال، یازده پادشاه یکی پس از دیگری بر تخت نشستند که همگی با دسیسه‌ای از قدرت کنار گذاشته شدند. از این

رو، علت فروپاشی دولت ساسانی را بیش از عوامل خارجی باید در درون دولت ساسانی جست‌وجو کرد. دولتی که از درون فرو ریخته و نیروی پایداری خود را از دست داده بود (محمدی ملایری، ۱۳۸۲: ۳۰۷/۱).

این ضعف همزمان بود با ظهور اسلام در شبه‌جزیره عربستان که در اعراب انگیزه‌های قوی برای گسترش دین و جهانگشایی به وجود آورده بود. انگیزه‌های مادی و معنوی همچون نیازهای معیشتی، ایمان و اتحاد آنها در زیر پرچم اسلام در پیروزی اعراب نقش داشت. سربازان مسلمان، پرتحرک، منظم و به دلیل انجام جنگ‌های رده در شبه‌جزیره کاملاً آماده بودند. با این همه، آنها نباید برای واحدهای نظامی ساسانی که از لحاظ تعداد، تجهیزات، آموزش‌های نظامی و تجربه بر آنان برتری داشتند، تهدیدی جدی محسوب می‌شدند (چوکسی، ۱۳۸۱: ۲۵-۲۶)، اما انحطاط امپراتوری ساسانی در این هنگام، امکان هرگونه ابتکار عمل و دفاع همه‌جانبه را از آنان می‌گرفت. ضعف رهبری و محاسبات اشتباه در تدابیر نظامی، شکست ایرانیان را تسریع کرد. با این حال، نباید تصور کرد که پیروزی به آسانی نصیب مسلمانان شده است؛ زیرا چنان‌که پیداست مرزهای ایران به دلیل دشواری جنگیدن و نیز اقتدار، قدرت نظامی و توانایی ایرانیان، مورد نفرت شدید اعراب بود (همو، همان، ۲۸). هرچند برخی نویسندگان معتقدند مردم ایران به علت فشارهای مالیاتی و بی‌عدالتی حاکمیت ساسانی، در برابر مهاجمان عرب مقاومت مؤثری از خود نشان ندادند (شوایترز، ۱۳۸۰: ۲۱۲)، اما به گواهی کتب فتوح و تواریخ عمومی و محلی، بسیاری از شهرهای ایران در برابر حملات عرب‌های مسلمان مقاومت کردند؛ چنان‌که شهرهای زیادی پس از فتح، دوباره به شورش برمی‌خاستند و اعراب ناگزیر می‌شدند این شهرها را دوباره فتح کنند (دریایی، ۱۳۸۳: ۸۱-۸۲؛ دهقانپور، ۱۳۹۷: ت).

به نظر می‌رسد علاوه بر شرایط نامطلوب سیاسی و اجتماعی اواخر دوره ساسانی، تسلط روحانیون زرتشتی بر امور مملکتی نیز در سقوط این سلسله بی‌تأثیر نبوده است؛ زیرا روحانیون زرتشتی در اداره امور دولتی جایگاه مهمی داشتند و از این قدرت برای فشار بر دیگر گروه‌ها استفاده می‌کردند. این‌گونه فشارها در مردم نوعی احساس بی‌میلی نسبت به دین رسمی و خاندان سلطنتی به وجود آورده بود. از این رو، فتوحات اسلامی برای بسیاری از ایرانیان به منزله نجات بود؛ زیرا با پرداخت جزیه از حمایت دولت

اسلامی برخوردار می‌شدند. به بیان دیگر، این شرایط دشوار باید افکار مردم را برای تغییر گرایش فکری آنها آماده کرده باشد (آرنولد، ۱۳۵۸: ۱۵۰-۱۵۲). بدین ترتیب، این خلأ روانی و اجتماعی زمینه‌ای پدید آورد تا ایرانیان در جست‌وجوی راه حل مناسبی برای مشکلات خود باشند؛ زیرا درگیری‌های داخلی و نبردهای خارجی، فقر و نظام از هم گسیخته کشور موجب یأس و خستگی مردم ایران شده بود (ساسان‌پور، ۱۳۹۷: ۴۷).

۲. تسلط اعراب مسلمان بر ایران

در چنین وضعیتی، جامعه ایرانی در برابر سه پیشنهاد اعراب یعنی پذیرش اسلام، صلح و پرداخت جزیه و جنگ، گزینه صلح را برگزید؛ زیرا با فروپاشی دولت ساسانی، امکان مقابله نظامی عملاً از بین رفته بود و پذیرش اسلام نیز فرایندی تدریجی بود که به مرور زمان می‌توانست محقق شود. از این‌رو، مصالحه با اعراب تنها راه برون‌رفت جامعه ایرانی از این بحران بود تا ضمن حفظ موجودیت جامعه، زمینه لازم برای بازیابی استقلال از دست رفته ایران فراهم آید. بدین‌سان، طی ده سال سراسر نواحی جنوبی و مرکزی ایران بدون مقاومت جدی فتح شد. این سلسله جنگ‌ها که از زمان خلافت ابوبکر (۱۱-۱۳ق) آغاز شد، به تدریج دامن بیشتر شهرهای ایران را گرفت؛ چنان‌که خالد بن ولید به همراه مثنی‌بن حارثه توانست طی چند جنگ محدود، با غلبه بر نیروهای ایرانی، شهرهای مرزی مانند حیره را تصرف کند (بلاذری، ۱۳۴۶: ۳۴-۳۵). پس از آن، اعراب در برخورد با ایرانیان جسارت بیشتری یافتند؛ چنان‌که در زمان خلافت عمر (۱۳-۲۳ق) بیشتر شهرهای ایران فتح شد. یکی از مهم‌ترین این نبردها قادسیه در سال ۱۶ق. است که در آن ایرانیان متحمل شکست شدند و درفش کاویان به دست اعراب افتاد (بلاذری، همان، ۵۴؛ یعقوبی، ۱۳۷۱: ۲۵/۲). عواملی چند مانند اختلافات داخلی میان سپاه ایران و امان یافتن دهقانان و اهالی سواد به دستور عمر که به شرط پرداخت جزیه می‌توانستند املاک خود را حفظ کنند، شکست ایران را در قادسیه تسریع کرد (ساسان‌پور، ۱۳۹۷: ۴۶).

چندی بعد، مسلمانان توانستند بدون برخورد مهمی وارد تیسفون شوند و پایتخت ساسانیان را تصرف کنند (طبری، ۱۳۷۵: ۱۸۱۴/۵-۱۸۱۸؛ یعقوبی، ۱۳۷۱: ۲۶/۲). با این پیروزی، اعراب در تعقیب یزدگرد، نواحی مرکزی و شرقی ایران را گشودند و باقیمانده

سپاه ایران را نیز از پای در آوردند. نبرد نهاوند (فتح الفتوح) در سال ۲۱-۲۲ق. آخرین مقاومت متشکل ایرانیان در برابر اعراب بود که به شکست نهایی نظامیان ایرانی انجامید و شهرهای باقیمانده نیز به دست مسلمانان افتاد (طبری، ۱۳۷۵: ۱۹۳۱/۵؛ دینوری، ۱۳۸۴: ۱۷۰؛ بلاذری، ۱۳۴۶: ۱۱۳). در این میان، همراهی برخی از مردم ایالات ایران با عرب‌ها شکست ساسانیان را سرعت بخشید. گروه‌های مختلف ایرانی همچون اعراب، اشراف و طبقات متوسط و فرودست جامعه با انگیزه‌هایی چون حفظ جان، مال، فشارهای خارجی، ترس، جبر شرایط و غیره به سازش و همکاری با اعراب پرداختند (دهقان‌پور، ۱۳۹۷: ت). به هر روی، غلبه اعراب مسلمان بر ایران و زندگی نوین برآمده از این رویداد را می‌توان از مهم‌ترین تحولات تاریخ حیات ایرانیان دانست که بر جنبه‌های مختلف زندگی آنان تأثیرگذار بوده است. به نظر می‌رسد الگوهای فرهنگی اسلامی در ایران در یک فرایند تاریخی و اجتماعی شکل گرفته و در یک روند تدریجی گسترش یافته است (Davaran, 2010: 136).

۳. زمینه‌های سیاسی

۳-۱. سیاست‌های تبعیض نژادی امویان

پس از قدرت‌یابی امویان در سال چهارم قمری اصل مساوات که در حکومت علی (ع) مبنا قرار گرفته بود، جای خود را به برتری نژاد عرب بر سایر اقوام و تحقیر ملل دیگر به‌ویژه ایرانیان داد. اصولاً برخورد امویان با موالی مبنای غیردینی و غیراخلاقی داشت؛ چنان‌که آنان را شهروندان درجه دوم می‌دانستند و حقوق اجتماعی آنها را نادیده می‌گرفتند. از سوی دیگر، خلفای اموی که اقتدار سیاسی و مذهبی را در هم آمیخته بودند، تمایلی به گروه همگانی ایرانیان به اسلام نداشتند؛ زیرا این امر می‌توانست به از دست دادن درآمد آنان منجر شود؛ چون بنیاد مالی دولت بر مالیات‌های گوناگونی استوار بود که از سرزمین‌های مفتوحه گرفته می‌شد (Davaran, 2010: 139).

بنابراین ایرانیان عموماً با انگیزه‌های سیاسی به مبارزه با امویان برخاسته بودند؛ زیرا با وجود تفوق معنوی موالی در دوره اموی، اعراب آنان را به چشم حقارت می‌نگریستند (زرین کوب، ۱۳۸۲: ۶۰). همین روش تحقیر نسبت به موالی حس مقاومت در برابر عرب

را در آنها تقویت کرد و آنان را به فکر تفاخر به گذشته تاریخی خویش انداخت؛ چنان که نمونه آن در شعر «اسماعیل بن یسار» شاعر ایرانی که برای هشام بن عبدالملک (۱۰۵-۱۲۵ق) خوانده بود، انعکاس یافته است:

انی وجدک ما عودی بذی خور	عند الحفاظ و لا حوضی بمهدوم
اصلی کریم و مجدی لا یقاس به	ولی لسان کحد السیف مسموم
احمی به مجد اقوام ذوی حسب	من کل قوم بتاج الملک معوم ^۱

(اصفهانی، ۱۴۱۵: ۴/۵۴۶)

به هر روی، ایرانیان در پاسخ به این برخوردهای تحقیرآمیز، با جریان‌های فکری متفاوت همچون خوارج، شیعیان و عباسیان همکاری کردند و در نهایت به منظور رهایی از این ستم تاریخی به عباسیان پیوستند. استقرار طرفداران این گروه در ایران، به‌ویژه خراسان موجب شکل‌گیری جنبش‌های ضد اموی در این ناحیه شد که در نهایت به فروپاشی دولت اموی و تأسیس سلسله عباسی انجامید.

۲-۳. تأسیس دولت عباسی و حضور پررنگ ایرانیان

در نتیجه پیروزی آل عباس و تأسیس دولت عباسی در سال ۱۳۲ق، اوضاع ایران رنگی تازه به خود گرفت. ایرانیان که در دعوت، نهضت و تأسیس دولت عباسی نقش حیاتی داشتند، در اجرای نظم نوینی که جایگزین سازمان عربی اموی شده بود، نقش ممتازی ایفا کردند (اشپولر، ۱۳۷۹: ۷۵/۱)؛ چنان که جاحظ حکومت عباسی را یک دولت ایرانی-خراسانی می‌داند؛ برخلاف حکومت اموی که از لشکر شامی تشکیل می‌شد (جاحظ، ۲۰۰۲: ۲۳۷/۳). با این همه، دولت جدید خیلی زود نقش حیاتی ایرانیان در این انقلاب را نادیده گرفت؛ چنان که ابومسلم خراسانی که از مرحله دعوت تا تأسیس به عنوان فرماندهی پرنفوذ عباسیان را همراهی کرده بود، قربانی بدگمانی منصور خلیفه عباسی (۱۳۶-۱۵۸ق) شد و به قتل رسید (دینوری، ۱۳۸۴: ۴۲۱-۴۲۲؛ طبری، ۱۳۷۵: ۱۱/۴۶۹۸-۴۶۹۹)؛

۱ قسم به نیابت، هنگام دفاع سست و زبون نیستم، کسی قادر نیست منزل و جایگاه مرا ویران کند. نژاد من نیکو و عظمت قوم من با مفاخر اقوام دیگر قابل مقایسه نیست. زبانی دارم که مانند لبه شمشیر زهرآگین است و با همین زبان از عظمت ملت خود که دارای مکارم بسیاری است، دفاع می‌کنم و پادشاهانی را که همه تاج‌دار و کشورگشایند، با زبانم حفظ می‌کنم.

مسعودی، ۱۳۷۴: ۲/۲۹۰). با وجود این، در عصر اول عباسی دستگاه خلافت تحت تسلط سیاسی، اداری و فرهنگی ایرانیان درآمد و نفوذ گسترده‌ی خاندان‌های ایرانی تأثیر مهمی در هدایت سیاست‌های حکومت داشت؛ چنان‌که می‌توان بسیاری از گرایش‌های خلفای عباسی همچون تأکید بر الهی بودن ماهیت خلافت و تعیین القاب برای خود را ناشی از اندیشه‌های کهن ایرانی دانست (باسورث، ۱۳۴۹: ۲۶). یا نزدیکی دین و دولت از اندیشه‌های ایران باستان است که مورد توجه حاکمان مسلمان قرار گرفت (Frye, 1976: 22) در نمونه دیگر، کاتبان عصر عباسی معمولاً از اصول و قواعد ایرانی تقلید می‌کردند. حسن بن سهل وزیر مأمون و عبدالحمید کاتب برای کتابت شرایطی تعیین کرده بودند و آموختن تاریخ و فرهنگ ایران را برای هر کاتبی لازم می‌دانستند. برای مثال، کاتب می‌بایست اندرزه‌های بزرگمهر و اردشیر بابکان، سخنان انوشیروان و شاپور، علوم و سنن ایرانیان را از بر می‌بود و از آنها هنگام نویسندگی استفاده می‌کرد (صفا، ۱۳۶۲: ۴۸/۱).

بدین ترتیب، اعراب که ایران را در دوره‌ی انحطاط سیاسی و اداری آن فتح کرده بودند، اکنون برای استحکام حکومت خود و اداره‌ی جامعه اسلامی به این فرهنگ و تمدن نیاز داشتند. پس یک قرن بیش طول نکشید که قفقوس ایران از خاکستر گذشته خود سر برآورد؛ آن هم زمانی که عباسیان با تکیه بر دانش و تجربه‌ی ایرانیان در راه تبدیل شدن به یک ساسانی جدید گام برداشتند و دانسته یا نادانسته ایرانیان را در مرتبط ماندن با گذشته‌ی خویش کمک کردند (اسلامی ندوشن، ۱۳۷۰: ۱۵، ۳۰۷). بغداد پایتخت جدید خلافت اسلامی نیز که منصور در سال ۱۴۵ق. در نزدیک خرابه‌های تیسفون به شکلی مدور بنیاد کرد (ابن خطیب، ۱۴۱۷: ۱/۸۷؛ یاقوت حموی، ۱۹۹۵: ۱/۴۵۹)، آمیزه‌ای از فرهنگ و نمادهای ایرانی بود که در آن زمینه‌های بالندگی تمدن اسلامی فراهم شد؛ به گونه‌ای که سه قرن نخست خلافت عباسی، یعنی قرون سوم تا پنجم قمری را اوج شکوفایی تمدن قرون وسطایی اسلام دانسته‌اند که تحت تأثیر نفوذ تمدن ایرانی و یونانی تحقق یافت (باسورث، ۱۳۴۹: ۲۷).

همزمان با فعالیت ایرانیان در امور حکومتی، شمار زیادی از ناراضیان ایرانی در سراسر قلمرو خلافت اقدامات ضد عباسی انجام می‌دادند؛ چنان‌که تعداد قیام‌هایشان علیه حکومت عباسی به مراتب بیشتر از حرکتهای ضد اموی آنها بود و این امر به دلیل

برآورده نشدن انتظارات و نادیده انگاشتن حقوقشان اتفاق می افتاد. خیزش‌های سندباد، استادسید، اسحاق ترک، بابک خرم‌دین و مازیار که می‌توان دلایل مختلف سیاسی، اجتماعی، دینی و ملی را برای آنها برشمرد، عموماً با ویژگی عرب‌ستیزی و داعیه تشکیل دولت ملی همراه بود (خضری، ۱۳۹۱: ۳۳-۳۶؛ زرین‌کوب، ۱۳۶۳: ۴۵۸-۴۶۰). در این زمینه روایت ابن‌اسفندیار از اعتراف مازیار نزد عبدالله بن طاهر قابل تأمل است: «مازیار گفت بدانند که من و افشین خیزدین کاووس و بابک هر سه از دیرباز عهد و بیعت کرده‌ایم و قرار داده بر آنکه دولت از عرب بازستانیم و ملک و جهان‌داری با خاندان کسروی‌ان نقل کنیم...» (ابن‌اسفندیار، ۱۳۶۶: ۲۲۱).

درستی این گزارش قابل تردید است، اما آنچه اهمیت دارد این است که اندیشه تشکیل کشوری واحد که رشته‌های دینی، نژادی و زبانی، اعضای آن را به هم پیوند می‌داد، در ذهن برخی از ایرانیان مسلمان تکوین یافته بود؛ به همین دلیل عباسیان از دوره مأمون (۱۹۸-۲۱۸ق) به فکر جایگزین برای عنصر ایرانی افتادند. نتیجه این رویکرد، رکود فکری و فرهنگی جامعه اسلامی و ضعف خلافت عباسی بود (خضری، ۱۳۹۱: ۸۷).

۳-۳. تشکیل دولت‌های نیمه‌مستقل ملی

شکل‌گیری دولت‌های محلی را شاید بتوان نقطه آغاز روندی دانست که به احیای هویت ایرانی منجر شد. عباسیان می‌دانستند که با وجود خیزش‌های اجتماعی ایرانیان، نمی‌توانند قلمرو وسیع ایران را به صورت مستقل اداره کنند. پس توافق نانوشته آنان بر حاکمیت نسبی عباسیان و استقلال نسبی ایرانیان مبتنی بود. بدین ترتیب، زمینه برای شکل‌گیری دولت‌های طاهریان، صفاریان، سامانیان، آل بویه، باوندیان، زیاریان و غیره فراهم آمد که هر یک نقش مهمی در استمرار سنت‌های ایرانی داشتند.

در حقیقت، به دنبال ضعف دستگاه خلافت عباسی در قرن سوم قمری و عدم توانایی این دولت در برقراری نظم و امنیت در قلمرو خلافت اسلامی، حکومت‌های بومی فرصت ظهور یافتند. قدرت خلفا به بغداد منحصر ماند و نفوذ آنان تنها شکلی معنوی و نمادین یافت (باسورث، ۱۳۴۹: ۲۷). همین ضعف سیاسی می‌توانست عاملی انگیزه‌بخش برای ایرانیانی باشد که به احیای قدرت از دست رفته ساسانیان می‌اندیشیدند.

از همان آغاز، خیال بازگشت به ایران کهن در سرتاسر جامعه ایرانی وجود داشت و بسیاری از رسوم باستانی ایران در دربار خلفا اجرا می‌شد. برای مثال، رسم ساسانی هدیه نوروزی و مهرگان در عصر اسلامی به قوت تمام باقی بود. محمدبن یحیی برمکی در جشن روز مهرگان، تمام هدایایی را که در آن روز برایش آورده بودند، به ابراهیم موصلی موسیقی‌دان بخشید (اصفهانی، ۱۴۱۵: ۱۴۵/۵). عبدالله بن طاهر با وجود عرب‌گرایی، به شیوه ساسانی جشن نوروز و مهرگان برپا می‌کرد (جاحظ، ۱۳۳۲: ۶۸). مرداوید زیاری در نزدیک زاینده‌رود جشن سده را به شکلی باشکوه برگزار می‌کرد و در تدارک آن، وسایل آتش‌افروزی را از مدت‌ها قبل فراهم می‌ساخت و بر آن بود تا شاهنشاهی ساسانی را بازگرداند (مسکویه رازی، ۱۳۷۹: ۴۰۲/۵؛ سیوطی، [بی‌تا]: ۴۲۱). همچنین کاربرد القابی چون اسپهبد و استندار توسط دودمان‌های محلی شمال ایران در سده چهارم، نشان می‌دهد که احساسات ملی ایرانی در کرانه جنوبی دریای خزر نیز همچنان ادامه داشته است (مادلونگ، ۱۳۷۹: ۱۹۰/۴). افزون بر این، یکی از مسائلی که وجود اندیشه‌های ایران باستان را در ذهن حکام ایرانی سده‌های نخستین اسلامی نشان می‌دهد، به کارگیری اصالت تبار و پیوند دادن دودمان خویش با پادشاهان ایران باستان است؛ آن هم تا نخستین پادشاه اسطوره‌ای که عمدتاً به دلیل کسب مشروعیت و جلب توجه افکار عمومی صورت می‌گرفت (اشپولر، ۱۳۷۹: ۱۳۲/۱؛ هروی، ۱۳۷۹: ۱۲۱-۱۲۲). برای مثال، طاهر ذوالیمینین (۲۰۵-۲۰۷ق) نسب خود را به رستم پهلوان ایرانی (Meisami, 1999: 24)؛ یعقوب لیث به ساسانیان و از آن طریق به کیانیان (مجهول المؤلف، ۱۳۶۶: ۲۰۰)؛ سامانیان به بهرام چوبین شاهزاده ساسانی (گردیزی، ۱۳۴۷: ۱۴۷-۱۴۸)؛ مرداوید زیاری (۳۱۹-۳۲۳ق) به «آغش و وهادان» پادشاه گیلان در زمان کیخسرو کیانی (مجهول المؤلف، [بی‌تا]: ۳۷۴)؛ آل بویه (۳۳۴-۴۴۷ق) به بهرام گور و اردشیر ساسانی (همان، ۳۷۶)؛ و محمود غزنوی به خاندان‌های زابلی می‌رسانند (مستوفی، ۱۳۳۹: ۳۸۹).

بر این اساس، خاندان‌های ایرانی که اکنون حاکمیت سیاسی به دست آورده بودند، به شیوه‌های مختلف در احیای فرهنگ و سنت‌های ایرانی می‌کوشیدند. در این زمینه می‌توان از صفاریان (۲۵۹-۲۹۸ق) نام برد که برخی از کهن‌ترین سروده‌های ادب فارسی در محیط فکری آنها پرورش یافته است. گرایش به ادب فارسی در میان صفاریان از آنجا پیداست

که هنگامی که مؤلف تاریخ سیستان به ذکر تشویق یعقوب از ادب نو فارسی می پرداخت، آن را با مدایح عربی شاعرانی که در خدمت حمزه^۱ بن آذرک خارجی بودند، مقایسه کرده است (مجهول المؤلف، ۱۳۶۶: ۲۱۰). وجود شاعران و ادیبان فارسی گوی همچون محمدبن وصیف، بسطام گُرد، محمدبن مخلد، فیروز مشرقی و ابوسلیک گرگانی در دربار امرای صفاری، تمایل آنان به سنت‌های ایرانی را نشان می‌دهد. از شاخص‌ترین حاکمان این سلسله می‌توان به یعقوب لیث اشاره کرد. وی به قصد ایجاد یک دولت مستقل ایرانی و برانداختن حکومت بغداد شروع به فعالیت کرد. از شعری که او برای معتمد خلیفه عباسی فرستاده بود، به روشنی برمی‌آید که می‌خواست در سایهٔ درفش کاویان، بر سریر ملوک عجم بنشیند و رسوم کهن را تجدید کند (صفا، ۱۳۶۲: ۴۴/۱). یعقوب با احساسات استقلال‌طلبانه به مخالفت با زبان عربی برخاست. به گفتهٔ مؤلف ناشناختهٔ تاریخ سیستان، پس از تسلط وی بر هرات، شاعران به عربی مدحش گفتند، به همین دلیل یعقوب نمی‌توانست این اشعار را فهم کند و به محمدبن وصیف دبیر رسائل گفت: «چیزی که من اندر نیابم چرا باید گفت؟» (مجهول المؤلف، ۱۳۶۶: ۲۰۹). این نگاه یعقوب موجب جایگزینی زبان فارسی در دربار و اشتیاق شعرای مدیحه‌سرا به فارسی‌سرایی شد.

علاوه بر صفاریان، سامانیان نیز در تداوم سنت‌های ساسانی نقشی مؤثر داشتند. این خاندان با در نظر گرفتن دو ویژگی اسلامیت و ملیت، توانستند در عین گسترش اسلام و جهانی کردن این دین، بسیاری از اندیشه‌ها و سنت‌های ایرانی را جذب فرهنگ اسلامی کنند و به فرهنگ خود نیز رنگ اسلامی دهند (فرای، ۱۳۸۸: ۱۷۰؛ همو، ۱۳۷۹: ۱۲۹/۴). به بیان دیگر، در تاریخ ایران بعد از اسلام ملیت ایرانی و مکتب اسلامی از این دوره اشتراکات فرهنگی-تمدنی خود را نشان داده است؛ زیرا سامانیان اهتمام به نشر فرهنگ ایران باستان را مستلزم اظهار مخالفت با فرهنگ اسلامی نمی‌دانستند و هویت ملی را در کنار درک دینی معنای کردند. برخی از پژوهشگران این برهه از تاریخ ایران را بزرگ‌ترین پشتوانهٔ معنوی و فرهنگی تاریخ هنر ایرانی-اسلامی می‌دانند و معتقدند بسیاری از عناصر فرهنگی این دوره هنوز هم در استخوان‌بندی اصلی فرهنگ ایران جریان دارد (آشتیانی، ۱۳۷۸: ۴۱۸؛ هروی، ۱۳۷۹: ۷۴).

امیران آل بویه نیز با وجود تقویت آیین اسلام و پرداختن به ادب عربی به جای

فارسی، وابستگی‌های فرهنگی خود به ایران را حفظ کردند و خاطره امپراتوری ساسانی هیچ‌گاه در بین آنها فراموش نشد. اسناد نشان می‌دهد که تلاش‌های عضدالدوله و رکن‌الدوله در احیای پادشاهی ایران با تأکید بر امور فرهنگی همراه بوده است (بوسه، ۱۳۷۹: ۴/۲۴۴). ضرب سکه با نقش شاه تاج‌دار همچون شاهان ساسانی، یکی از اقدامات امرای بویهی بود که علاقه آنان را به تمدن باستانی ایران نشان می‌داد. همچنین علاء‌الدوله کاکویه (۳۸۶-۳۸۸ق) یکی از امرای دیلمی بود که در همین راستا عمل کرده و مشوق زبان و ادب فارسی بوده است؛ چنان‌که ابن‌سینا در مقدمه رساله منطق دانشنامه علائی به این موضوع اشاره کرده و گفته است این کتاب را به فرمان وی به زبان فارسی نوشته است (ابن‌سینا، ۱۳۸۳: ۲).

۴. زمینه‌های فرهنگی

همزمان با دگرگونی‌های سیاسی اوایل ورود اسلام به ایران، در زمینه فرهنگی نیز در راستای حفظ دستاوردهای تمدنی ایران، تکاپوهایی صورت گرفت که از آن جمله می‌توان به نهضت شعوبیه، احیای زبان فارسی، بزرگداشت آیین‌های باستانی مانند نوروز و مهرگان، شکوفایی ادبیات زرتشتی و موارد دیگر اشاره کرد.

۴-۱. نهضت شعوبیه

مبارزه فرهنگی همواره از بارزترین خصایص ملی ایرانیان برای بقای وحدت عمومی خود بوده که از طریق زبان، اندیشه و کتابت انجام می‌گرفته است. یکی از نخستین حرکت‌هایی که پس از سلطه اعراب بر ایران و در برابر موج برتری‌جویی آنان شکل گرفت، نهضت شعوبیه بود. به اعتقاد پیشگامان این نهضت بین اقوام و ملل مختلف تفاوتی نیست و هیچ قومی بر قوم دیگر برتری ندارد. آنان با استناد به قرآن، استدلال خود را مطرح می‌کردند^۱ و می‌خواستند با اتکا به این آیه، با سلطه‌طلبی بنی‌امیه و بنی‌عباس مقابله کنند و هویت ملی خود را باز یابند. در همین حال، گروهی از شعوبیه نیز برتری نژاد ایرانی بر

۱ خداوند می‌فرماید: «یا ایها الناس إنا خلقناکم من ذکرٍ و أنثی و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا، إنا اکریمکم عندالله اتقیکم، إنا الله علیم خبیر» (حجرات، آیه ۱۳).

نژاد عرب را طرح کردند (ضیف، [بی‌تا]: ۷۵-۷۶). همان گونه که پیشتر گفته شد، در عهد خلافت اموی بدعت‌های زیادی در اصول فکری دین اسلام به وجود آمد؛ چنان که اصل مساوات جایگزین تحقیر مردمان غیرعرب شد. این موضوع به روشنی در نامه معاویه^۱ ابوسفیان به استاندارش زیادبن ابیه آمده است.^۱

بر این اساس، ایرانیان که در صحنه نبرد نظامی شکست خورده و عظمت گذشته را از دست داده بودند، تاب این فشارهای سنگین را نیاوردند و جنبش‌های گوناگونی را بر ضد تفکر عرب گرا شکل دادند. نهضت شعوبیه از جمله آنهاست که در مخالفت با سیاست تبعیض نژادی امویان شکل گرفت. تاریخ دقیق پیدایش شعوبیه به عنوان یک تشکیلات سازمان یافته را نمی‌توان مشخص کرد، اما گویا از اوایل اشغال ایران توسط اعراب فعالیت آنان شروع شد و پس از مدتی در عرصه‌های مختلف فکری نمود یافت. از تلاش اسرای ایرانی مدینه در قتل خلیفه دوم و پیوستن به شورش ضد عثمان گرفته تا هجوخوانی کودکان بخارا و سمرقند، ایستادگی مردم در شهرهای مختلف ایران، سرپیچی از دستورات خلافت عربی و مشارکت در شورش‌های خوارج، نفوذ در دستگاه خلافت و تمایل به نظم و نثر، همگی در راستای تحقق اهداف شعوبیه بوده است (افتخارزاده، ۱۳۷۱: ۶۴-۶۶). با این همه، دفاع علنی از تمدن باستانی و تفاخر به پادشاهان قدیم ایران با شعرخوانی اسماعیل بن یسار در حضور هشام بن عبدالملک آغاز شد، با همراهی ابومسلم برای سرنگونی امویان ادامه پیدا کرد و با تأسیس دولت عباسی و تسلط ایرانیان بر امور حکومتی گسترش بیشتری یافت؛ چنانکه این جریان در سده سوم به اوج خود رسید. از همین زمان بود که شعوبیه، اعمال ضد عربی را طراحی و معین کرد (ضیف، [بی‌تا]: ۷۵؛ Gibb, 1962: 66). در حقیقت، شعوبیه کوشید به یاری ادبیات، برای بازیابی فرهنگ

۱ باید مسلمانان غیرعرب یعنی عجم را به شدت خوار و ذلیل و تحقیر (کنند). ۲. عجم‌های مسلمان حق ازدواج با عرب‌ها و حق ارث ندارند. ۳. عجم‌ها باید در خط مقدم جنگ‌ها به عنوان سپر دفاعی عرب‌ها باشند و بیگاری و نوکری کنند. ۴. عجم‌های مسلمان حق امامت در نماز را ندارند. ۵. عرب‌ها حق اقتدا بر عجم‌ها را ندارند... عجم‌ها حق تصدی پست‌های مهم سیاسی و نظامی از قبیل استانداری، مرزبانی و غیره را ندارند... (الهلالی، ۲۸۱-۲۸۶). همچنین دکتر زرین کوب درباره حقوق تزییع شده موالی نوشته است: «هیچ‌گاه از آنها با کنیه که نشانه حرمت بود یاد نمی‌کردند، با آنها در یک صف راه نمی‌رفتند و بر یک خوان نمی‌نشستند، در جنگ‌ها اجازه سوار شدن نداشتند، در محاکم قضایی، شهادت و گواهی آنان پذیرفته نمی‌شد و به‌طور کلی آنان را به مشاغل پست می‌گماشتند» (زرین کوب، ۱۳۶۳: ۲۷۷).

باستانی ایران، حس میهن‌دوستی ایرانیان را برانگیزاند؛ یعنی این نهضت مبارزه‌ای بود که به وسیله زبان و قلم انجام می‌گرفت و نتایج آن از جنگ با شمشیر کمتر نبود (ابراهیم حسن، ۱۳۸۰: ۴۳۰). به عقیده شوقی ضیف، احساسات شعوبیه چنان آتشین بود که موجب شد آنان به فکر زنده نگه‌داشتن زبان فارسی و بازگرداندن حکومت گذشته بیفتند (ضیف، [بی‌تا]: ۷۵). در نتیجه، این نهضت فکری توانست در قشر وسیعی از نخبگان جامعه اثر بگذارد و توده‌های بسیاری از مردم را که از ظلم رنج می‌بردند، متأثر سازد.

۴-۲. زبان فارسی

یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌هایی که آشکارا پیوستگی فرهنگی ایران را به رخ می‌کشد، زبان فارسی است که عامل حفظ هویت ایرانی و حلقه وصل ایران باستان به ایران دوران اسلامی بود و پس از تهاجم اعراب به ایران نیز موجب تقویت حس استقلال-خواهی ایرانیان در برابر اعراب شد. فارسی زبان محاوره‌ای تمام اقوام ساکن در ایران نبود، اما به عنوان زبان اندیشه و ادب، حافظ فرهنگ ایرانی شد (نصر، ۱۳۸۶: ۷۵۷). بنابراین زبان فارسی بیش از هر چیز در برخورد با اقوام مهاجم دارای اهمیت است؛ زیرا ایرانیان هویت ملی خود را با وجود پراکندگی جغرافیایی و حاکمیت بیگانگان در پناه زبان فارسی حفظ کرده بودند (مسکوب، ۱۳۸۷: ۱۰). از سوی دیگر، اهمیت زبان را از آن جهت که وسیله‌ای برای بازگفتن تاریخ، اسطوره و ادبیات هر قوم است، نمی‌توان دست کم گرفت. ایران به واسطه زبان با تاریخ و فرهنگ خود در ارتباط ماند و در میان سرزمین‌های فتح شده، تنها کشوری بود که توانست هویتی جداگانه در جهان اسلام داشته باشد که بیش از هر چیز در زبان فارسی آشکار است (یارشاطر، ۱۳۹۳: ۱۰). می‌توان ادعا کرد اگر زبان فارسی نبود، ایران نه تنها اسلامی بلکه همچون مصر عرب‌زبان هم می‌شد، اما فارسی چنان جایگزین زبان عربی شد که حتی برخی شاعران فارسی‌سرای چون رودکی با اقتباس از اوزان شعر عربی، توانستند به قالب‌هایی که برای گوش ایرانیان موزون بود، شعر بسرایند و زبان فارسی را به عنوان یکی از شیواترین زبان‌های دنیا مطرح کنند (نصر، ۱۳۸۶: ۷۶۶). از نظر ایرانیان، زبان به عنوان یک ابزار فرهنگی این امکان را فراهم می‌ساخت که شکست در عرصه نظامی به

شکست در عرصه فرهنگی نینجامد. توضیح این نکته ضروری است که از سده دوم قمری زبان اصلی فرهنگی ایران عربی بود و اشرافیت نومسلمان ایرانی، عربی را به عنوان زبان فرهنگی پذیرفته بودند. امرای برخی ولایات به زبان فارسی سخن می‌گفتند، اما زبان فارسی کمتر مورد توجه اندیشمندان ایرانی قرار می‌گرفت. گسترش زبان عربی در ایران تنها به دلایل دینی نبود، بلکه بدان علت بود که این زبان گنجینه سنن ایرانی نیز به شمار می‌رفت. بسیاری از منابع قدیم به متون عربی ترجمه شده بودند و ایرانیان درس خوانده با این ترجمه‌ها آشنایی داشتند. البته این سخن بدین معنا نیست که ایرانیان هویت خود را از دست داده بودند. مباحثه شعوبیه دلیل آشکاری بر میزان آگاهی ایرانیان از هویت خود و همبستگی قومی آنها بود، اما همین مباحثات به عربی صورت می‌گرفت (لازار، ۱۳۷۹: ۵۱۷/۴-۵۱۸). با این حال، بیشتر ایرانیان همچنان به زبان فارسی سخن می‌گفتند و می‌نوشتند؛ یعنی عربی نتوانست جای فارسی را در محاوره، نظم و نثر بگیرد. برای مثال، شعر که تجلیگاه روح و احساس انسان-هاست، در زبان فارسی به گویش‌های گوناگون سروده می‌شد. دوبیتی یا شعر عامیانه فارسی از قرن‌ها پیش در ایران وجود داشت و منبع رباعیات فارسی در دوره اسلامی بود. این اشعار سینه به سینه از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شد و در بسیاری شهرها بر سر زبان‌ها باقی می‌ماند (فرای، ۱۳۸۸: ۱۸۸-۱۸۹). به گفته لازار، سندی در دست نیست که به از بین رفتن این گونه اشعار اشاره کرده باشد، بلکه همه چیز گواه بقای آن در سطوح پایین‌تر جامعه است. بنابراین نباید انتظار داشت که این شعر در میان توده مردم که زبان عرب برایشان زبانی بیگانه بود و نیز در میان دهقانان که وابستگی عمیقی به سنت‌های قدیمی ایران داشتند، استمرار نیافته باشد (لازار، ۱۳۷۹: ۵۱۹/۴).

در چنین شرایطی که زبان عربی به عنوان زبان علم بر جامعه ایرانی غلبه داشت، احیای زبان فارسی یک تحول مهم به شمار می‌رفت که همزمان با شکل‌گیری دولت‌های محلی و احیای سنت‌های ایرانی، حرکت‌هایی نیز برای احیای زبان فارسی صورت گرفت. گویا جایگزینی زبان فارسی با عربی، ابتدا در دربار یعقوب لیث صفاری کلید خورد که پیشتر به آن اشاره شد. این روند در عصر سامانی گسترش یافت و فارسی برای نخستین بار به‌طور رسمی جایگزین عربی شد. فردوسی به ادب‌دوستی سامانیان و ترجمه کللیه و دمنه به

فارسی در دربار نصر بن احمد اشاره کرده است^۱ (فردوسی، ۱۳۷۹: ۱/۱۱۳۰). سنت فارسی-نویسی و فارسی‌سرایی در زمان غزنویان نیز ادامه یافت؛ چنان‌که دیوان سلاطین غزنه فارسی بود و شاعران فارسی‌گو مورد توجه آنان قرار داشتند. بنابراین حمایت حکومت-های محلی ایرانی از ادب فارسی، زمینه‌ساز بازیابی هویت ایرانی شد.

انگیزه اصلی گسترش زبان فارسی و تألیف شاهنامه‌های متعدد مانند شاهنامه فردوسی را شاید بتوان زاینده عواطف ملی، میل به پاسداری از فرهنگ کهن و مبارزه با سنت‌های عربی دانست، اما حس وطن‌پرستی تنها عامل حفظ میراث گذشته نبود و عوامل متفاوت و گاه متناقضی چون خدمت به حاکمان، کسب مال و مقام در کنار فرهنگ‌دوستی و عشق به حقیقت و نیاز قوم مغلوب به ماندن، در این زمینه تأثیرگذار بودند (مسکوب، ۱۳۸۷: ۸). از دیدگاه آذرتاش آذرنوش، نوعی وجدان عمومی در سراسر ایران فعال بود که می‌توانست در سطح خاطره‌ای تاریخی و اسطوره-ای بخش بزرگی از اندام‌های جامعه ایرانی را به هم پیوند دهد، اما این خاطره هیچ‌گاه با آنچه که ما در مفاهیم امروزی هویت ایرانی می‌خوانیم، تطابق نمی‌یافت. در این زمان، آنچه بیش از عواطف میهنی در جامعه بروز می‌کرد، نیاز روزافزون توده‌های مردم به دانش بود؛ زیرا عامه مردم عربی نمی‌دانستند و تنها قشر خاصی در آن مهارت داشتند. بنابراین زبان فارسی وظیفه حفظ سنت‌های محلی، آیین‌ها و به‌طور کلی میراث باستانی ایران را برعهده داشت و با دین جدید مردم نیز همساز شده بود (آذرنوش، ۱۳۸۵: ۲۷۰-۲۷۱). این زبان در برخی نقاط ایران زبان پرکاربرد مردم قلمداد می‌شد. اصطخری جغرافی‌دان سده چهارم به سه زبان رایج در استان فارس یعنی فارسی، پهلوی و عربی اشاره کرده و فارسی را از زبان‌هایی دانسته است که همگان به آن سخن می‌گویند و آن را درمی‌یابند^۲ (اصطخری، [بی‌تا]: ۱۳۷).

بدینسان که اکنون همی بشنوی
بدانگه که شد در جهان شاه نصر
بگفتند و کوتاه شد دآوری...

کلیله به تازی شد از پهلوی
به تازی همی بود تا گاه نصر
بفرمود تا پارسی و دری

۱ «در استان فارس مردم به سه زبان تکلم می‌کردند. نخست فارسی، زبانی که همگان به آن سخن می‌گفتند و آن را درمی‌یافتند. دوم پهلوی که داستان‌های ایران باستان و کتاب‌های زرتشتی آن روزگار به آن زبان نوشته شده بود و مردم عادی آن را بدون شرح و تفسیر درک نمی‌کردند؛ و سوم عربی که مکاتبات سلاطین و دیوان‌های اداری به آن زبان انجام می‌شد و برخی از مردم عادی نیز آن را به کار می‌بردند.

۳-۴. قرابت فرهنگی و تعامل میان ایران و اسلام

یکی دیگر از عوامل مهمی که زمینه‌های تداوم فرهنگ ایرانی را در سده‌های نخستین اسلامی فراهم آورد، درون‌مایه‌های مشترک اندیشه‌های ایرانی و اسلامی بود؛ بدین معنی که در نهضت ترجمه، فرهنگ ایرانی از غربال فرهنگ اسلامی حاکم بر جامعه عباسی عبور کرد و آنچه همسو با اندیشه‌های اسلامی بود، به فرهنگ عرب منتقل شد؛ به همین دلیل آنچه که باقی مانده بود، نه تنها با ارزش‌های اسلامی در تضاد نبود، بلکه در جهت تقویت مبانی دینی نیز به کار می‌رفت. در واقع، جریان‌های فکری مشترک در اندیشه‌های ایرانی و اسلامی موجب جذب ایرانیان به فرهنگ اسلامی شد. این اشتراک با معیارهایی چون تجربه، واقع‌نگری و خردورزی قابل درک و فهم است و پیوندهای تاریخی، فرهنگی و اعتقادی دو ملت را نشان می‌دهد (سبزیان‌پور، ۱۳۹۲: ۹۰). در منابع عربی پند و اندرزهای ایرانی در کنار آیات قرآن در موضوعات مختلف دیده می‌شود که از یک سو، تأثیر گسترده فرهنگ ایرانی در ادب عربی را بیان می‌کند و از دیگر سو، نشان دهنده قرابت فکری ایرانیان باستان با اندیشه‌های اسلامی است. به عقیده تفضلی، اخلاقیات مهم‌ترین بخش ادبیات پهلوی است که آثار کمی درباره آن به این زبان بر جای مانده و باید آنها را در کتاب‌های دوران اسلامی جست‌وجو کرد (تفضلی، ۱۳۷۶: ۱۸۰).

انعطاف‌پذیری نیز از مهم‌ترین ویژگی‌های ایرانیان در طول تاریخ بوده که به‌طور مستقیم در استمرار فرهنگی ایران نقش داشته است؛ بدین معنا که هجوم اقوام گوناگون به ایران مانند یونانیان، اعراب، ترکان و مغولان و استقرار آنان در این قلمرو، موجب غلبه فرهنگ آنها و گسست فرهنگ ایرانی نشده است. این اقوام توانستند از طریق اختلاط و همزیستی، بر زندگی مردم ایران تأثیر بگذارند، اما در نهایت در جهان فرهنگی آن جذب و حل شدند (Nasr, 1975: 24). «هیو کندی» ایران‌شناس انگلیسی معتقد است روند پذیرش اسلام و سازگار ساختن آن با فرهنگ ایرانی که توسط نخبگان ایرانی انجام گرفت، در تداوم میراث فرهنگی ایران تأثیر قابل توجهی داشت؛ زیرا ایرانیان دریافته بودند که این روش می‌تواند سنت‌ها و میراث باستانی خود را حفظ کنند، بی‌آنکه خود را در معرض اتهاماتی چون شرک و کفر و در پی آن جهاد با مسلمانان قرار دهند (کندی، ۱۳۹۳: ۱۸). بنابراین جامعه ایرانی کوشید برای حفظ دستاوردهای تمدنی خود در برابر

پدیدهٔ هجوم و اشغال، با شرایط جدید زیست کند، در آن استحاله فرهنگی پدید آورد و با نوآوری به عناصر فرهنگی خود بازگردد.

علاوه بر اشتراک در اندیشه‌های خردورزانه و حکمت‌آمیز، در زمینهٔ هنر نیز در موارد بسیاری این تجانس مشاهده شده است. برای نمونه، از نظر ساسانیان هنر کاملاً انتزاعی بود؛ همچنان که موضع دین اسلام نیز در این زمینه همانند آیین زرتشت بود. از این رو، مسلمانان می‌توانستند اشکال و مفاهیم هنر ساسانی را بی‌آنکه با عقاید اسلامی برخورد پیدا کند، اقتباس کنند. به عبارت دیگر، برای مسلمانان وام‌گیری از اندیشه‌های هنری ایرانیان آسان‌تر از اقتباس از هنر مسیحیان عراق و شام بود؛ زیرا در هنر مسیحی شمایل‌نگاری وجود داشت که خاطرهٔ دوران بت‌پرستی را در ذهن‌ها زنده می‌کرد. همچنین هنر ساسانی در پی تصویرگری نقش انسان‌ها و جانوران نبود و در تزئینات معماری و قطعات پارچه به طرح‌های هندسی و گیاهی گرایش داشت (فرای، ۱۳۸۸: ۱۹۸-۱۹۹).

۵. زمینه‌های ادبی و هنری

۵-۱. تدوین متون مذهبی زرتشتیان

یکی دیگر از عواملی که در حیات فرهنگی ایرانیان پس از اسلام تأثیر زیادی داشته، تلاش زرتشتیان برای حفظ میراث باستانی ایران بوده است. موبدان زرتشتی که در جامعهٔ ایران پیش از اسلام نقش‌های گوناگونی مانند تدبیر امور کشور، مرجعیت علمی، تعلیم و تربیت و اجرای امور دینی را برعهده داشتند، پس از تسلط اعراب بر ایران نیز نقش خود را هم به عنوان نگهبان دین زرتشتی ایفا کردند و در این راه به جمع‌آوری منابع دینی و احتجاج با مخالفان خود پرداختند و هم به عنوان پاسدار فرهنگ ایرانی، در ترویج میراث تاریخی ایران کوشیدند و با انتقال آن به نسل‌های بعدی موجب تداوم هویت ایرانی شدند (شجری، ۱۳۹۴: ۸۶). به بیان دیگر، اگرچه قدرت موبدان با فروپاشی دولت ساسانی، به دلیل وابستگی دستگاه دینی به دولت به شدت کاهش یافت و بسیاری از ایرانیان به اسلام گرویدند، اما در برخی مناطق همچنان شمار زیادی از مردم بر اعتقادات پیشین خود باقی بودند و به تبع آن، اعتبار و نفوذ معنوی موبدان نیز همچنان باقی بود. گویا موبدان آگاهی و دانش بالایی در امور مختلف، به‌ویژه تاریخ و آداب و رسوم ایرانی داشتند. در تأیید این

سخن می‌توان به گزارش ابوریحان بیرونی استناد کرد که گویا موبد زرتشتی طرف مشورت متوکل خلیفه عباسی (۲۳۲-۲۴۷) قرار گرفته بود. خلیفه برای آگاهی از زمان اخذ خراج و دلیل دریافت آن پیش از برداشت محصول در زمان ساسانیان، از موبد سؤال کرد و موبد نیز علت را توضیح داد (بیرونی، ۱۳۷۷: ۵۱).

افزون بر این، چون در دو قرن نخستین اسلامی فضای فکری مناسبی برای فعالیت زرتشتیان وجود نداشت، آنان نتوانستند چندان در عرصه‌های فرهنگی حضور یابند، اما با قدرت‌گیری ایرانیان در عصر عباسی و تشکیل دولت‌های محلی، زمینه‌های لازم برای فعالیت زرتشتیان و گردآوری متون قدیمی ایجاد شد. پس از تدوین اوستا و ترجمه آن به پهلوی، آثاری در موضوعات گوناگون به زبان پهلوی تألیف شد که تاریخ‌نهایی آنها سده‌های نخستین اسلامی (سده سوم و چهارم قمری) است (تفضلی، ۱۳۷۶: ۱۲۸). در واقع، شرایط نامطلوب ایجاد شده برای زرتشتیان در قرن‌های اول و دوم قمری و کاهش تدریجی شمار پیروان این دین به علت مهاجرت و تغییر مذهب، موبدان زرتشتی را بر آن داشت تا در قرن‌های سوم تا ششم قمری سنت‌های شفاهی خود را ثبت کنند. از سوی دیگر، ضرورت تبیین آموزه‌های مذهبی برای مقابله با تهدید اعتقادات دیگر، از دلایل شکوفایی ادبیات زرتشتی در سده‌های بعدی بود (دومناش، ۱۳۷۹: ۴/۴۶۷). از بزرگان زرتشتی که در زمینه گردآوری متون اوستایی و مزدایی نقش داشتند، می‌توان به «آذرفرنبغ» رئیس زرتشتیان فارس، «منوچهر گشن‌جم» از اعقاب فرنبغ و موبد بزرگ فارس و کرمان، «ایمید» موبد بزرگ جنوب ایران، آذرباد ایمیدان موبد و مردان فرخ پسر اورمزد داد مؤلف شکند گمانیگ وزار اشاره کرد (همان، ۱۳۷۹: ۴۶۷-۴۸۱؛ تفضلی، ۱۳۷۶: ۱۵۰).

۲-۵. حضور الگوهای ایرانی در هنر دوره اسلامی

یکی دیگر از عواملی که زمینه‌ساز تداوم فرهنگی ایران در سده‌های نخستین اسلامی شد، توجه به طرح‌ها، تکنیک‌ها و تزئینات هنر ساسانی است که به‌طور چشمگیری در انواع هنرها قابل مشاهده بود. در حقیقت، همان محتوای هنر ساسانی مثل صحنه‌های شکار، طرح‌های گیاهی و هندسی، مجالس میگساری، دربار، ماه و ستاره و غیره در دوره اسلامی مورد توجه هنرمندان و مخاطبان آنها قرار گرفت (فرای، ۱۳۸۸: ۱۹۹)؛ چنان‌که این هنر

در نقاشی‌های دیواری کاخ‌های اموی در شام و نیز در نگاره‌ها و کاخ‌های سراسر قلمرو عباسی مشهود بود. به عقیده اشپولر، علاقه به موتیف‌های ساسانی انگیزه‌های ملی داشت و در محافل ادبی خراسان این اشتیاق شدید بود که پس از مدتی با داستان‌های حماسی پیوند یافت. حافظان حقیقی سنت‌های هنری ایران در این محافل حضور می‌یافتند و آثاری که در این راستا تولید می‌شد، متقاضیان زیادی پیدا می‌کرد (اشپولر، ۱۳۶۹: ۱۸/۲). به اعتقاد گرابار، در سراسر ایران آگاهانه نقوشی از ایران باستان برگزیده شد که متناسب با نیازهای جدید بودند. این امر موجب پدید آمدن فقر مضامین تزئینی شد؛ زیرا بسیاری از مضامین پیش از اسلام با نیازهای جدید فرهنگ اسلامی ایران مطابقت نداشت (گرابار، ۱۳۷۹: ۳۱۳/۴-۳۱۴)، اما این تعدیل و تطبیق هنر ساسانی با موازین اسلامی، در راستای حفظ سنت‌های ملی ایرانیان صورت می‌گرفت و ذوق و خلاقیت هنرمندان ایرانی در آن نقش پررنگی داشته است. برای نمونه، در عصر آل بویه پارچه‌ها با بافت و طرح‌های مشابه دوره ساسانی رواج یافت و در زمینه دست‌ساخته‌های برنزی نیز سنت‌های ساسانی بدون وقفه ادامه پیدا کرد؛ چنان‌که اغلب به‌سختی می‌توان انواع ساسانی و صدر اسلام را از هم باز شناخت (اشپولر، ۱۳۶۹: ۲۱/۲).

معماری ایران نیز در دوره اسلامی به عنوان وارث مستقیم سنت‌های ساسانی، اجزای ایرانی خود را به معماری دنیای اسلام انتقال داد؛ چنان‌که معماری بناهای قدیمی اموی در سوریه که در اصل از سبک سریانی متأثر بود، به معماری تکامل یافته ساسانی شباهت داشت و این مسئله در کاخ‌های المثنی و عمان نمایان است. با ظهور بنی‌عباس و مرکزیت یافتن بغداد به عنوان پایتخت خلافت اسلامی، این تأثیرپذیری آشکارتر شد. بدین ترتیب، فروپاشی دولت ساسانی نه تنها به معنای از میان رفتن هنر ساسانی نبود، بلکه چنان‌که اسکار روتر نیز عقیده دارد، حتی راه را برای تکامل بی‌واسطه آن در فضایی بازتر گشود و بلوغ کاملی که این سبک در دوره ساسانی بدان نرسید، در عصر اسلامی تحقق یافت (روتز، ۱۳۸۷: ۷۱۲/۲). به عبارت دیگر، ظهور اسلام در ایران نه تنها موجب فراموش شدن سنت‌های باستانی ایران نشد، بلکه به آن مفهومی ژرف بخشید که ملل دیگر را تحت تأثیر قرار داد. در حقیقت، اصول معماری ساسانی در کاخ‌های اخضر، سامرا، دامغان، مسجد ناین، آرامگاه اسماعیل سامانی، گنبد قابوس و غیره تداوم یافت.

سازه‌ها، چیدمان، نقش‌مایه‌ها و آرایه‌ها اساساً بدون تغییر باقی ماند و دگرگونی‌های ایجاد شده را باید جزو طبیعت فرایند تکامل دانست (همو، همان، همان‌جا).

نتیجه‌گیری

در این پژوهش تلاش شده است نشان داده شود که هویت فرهنگی ایرانیان چگونه توانسته است با وجود تحولات گوناگون پس از ورود اسلام به ایران، زنده و پویا باشد و هویت اصلی خود را حفظ کند. نتیجه پژوهش نشان داد که ایرانیان با وجود شکست‌های سیاسی سعی کردند میراث فرهنگی خود را به روش‌های گوناگون حفظ کنند. روش‌های آنان شامل نهضت‌های سیاسی و فرهنگی، آفرینش‌های ادبی و هنری با الهام از ایران باستان، استفاده از نمادهای اسطوره‌ای دوره ساسانی، مشارکت در توسعه تمدن اسلامی، ترکیب آگاهانه تاریخ ایران پیش از اسلام با دوره اسلامی و سازگاری و تعامل معنوی جامعه ایرانی بود که در ماندگاری فرهنگ ایرانی تأثیر بسیار داشت.

افزون بر این، زمینه‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی بسیاری را می‌توان برشمرد که در پایداری فرهنگی ایران در دوره گذار نقش داشته‌اند. برای مثال در زمینه سیاسی، امویان با رویکرد عرب‌گرایی و سیاست تبعیض‌نژادی، موالی را بر ضد خود برانگیختند و حس وطن‌دوستی و تفاخر به فرهنگ باستانی را در آنان تقویت کردند. از سوی دیگر، حکومت عباسی که از همان آغاز بر دانش و تجربه ایرانیان تکیه داشت و می‌خواست به شیوه ساسانیان عمل کند، دانسته یا نادانسته ایرانیان را با فرهنگ باستانی خود پیوند داد. همچنین نقش وزیران و نخبگان ایرانی دربار عباسی در حفظ و بازیابی سنت‌های ایرانی را نمی‌توان نادیده گرفت؛ کسانی چون برمکیان، خاندان سهل، خاندان نوبختی و غیره که در ترویج اندیشه‌های ایرانی تأثیر پررنگی داشتند. همچنین شکل‌گیری دولت‌های نیمه‌مستقل محلی و برآمدن خاندان‌های صفاری، سامانی و آل بویه عاملی بود که فرهنگ ایرانی را در مسیر استمرار قرار داد. تلاش زرتشتیان در حفظ و انتشار ادبیات زرتشتی، زنده ماندن زبان فارسی، تحولات هنری و ادبی و نهضت شعوبیه نیز زمینه‌ای را فراهم ساخت تا فرهنگ ایران با حفظ درون‌مایه اصلی در دوره اسلامی به حیات خود ادامه دهد.

منابع و مأخذ

- قرآن کریم
- آذرنوش، آذرتاش (۱۳۸۵)، چالش میان فارسی و عربی سده‌های نخست، تهران: نشر نی.
- آرنولد، سر توماس (۱۳۵۸)، تاریخ گسترش اسلام، ترجمه ابوالفضل عزتی، تهران: دانشگاه تهران.
- آشتیانی، منوچهر (۱۳۷۸)، «چالش‌های اجتماعی تاریخی عصر سامانیان»، نامه آل سامان، تهران: مجمع علمی تمدن، تاریخ و فرهنگ سامانیان.
- ابراهیم حسن، حسن (۱۳۸۰)، تاریخ سیاسی اسلام، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: انتشارات جاویدان، چ ۱۰.
- ابن اسفندیار، بهاء‌الدین محمدبن حسن (۱۳۶۶)، تاریخ طبرستان، تصحیح عباس اقبال آشتیانی، تهران: انتشارات پدیده خاور، چ ۲.
- ابن خطیب، احمدبن علی (۴۱۷ق)، تاریخ بغداد او مدینه السلام، تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، ج ۱، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۳۸۳)، رساله منطق دانشنامه علائی، تصحیح محمد معین و محمد مشکات، همدان: دانشگاه بوعلی سینا.
- اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۷۰)، ایران را از یاد نبریم و به دنبال سایه همای، تهران: انتشارات یزدان.
- اشپولر، برتولد (۱۳۷۹)، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمه جواد فلاطوری، ج ۱، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چ ۶.
- (۱۳۶۹)، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمه مریم میراحمدی، ج ۲، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- اصطنخوری، ابراهیم بن محمد [بی تا]، المسالک و الممالک، تحقیق احمدبن سهل ابوزید، بیروت: دار صادر.
- اصفهانی، ابوالفرج علی بن حسین (۱۴۱۵ق)، الأغانی، ج ۴، ۵، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- افتخارزاده، محمود (۱۳۷۱)، اسلام در ایران: شعوبیه نهضت مقاومت ملی ایران علیه امویان و عباسیان، تهران: نشر میراث‌های تاریخی اسلام و ایران.
- باسورث، ک. ادموند (۱۳۴۹)، سلسله‌های اسلامی، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- بلاذری، احمدبن یحیی (۱۳۴۶)، فتوح البلدان، ترجمه آذرتاش آذرنوش، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- بوسه، هربرت (۱۳۷۹)، «ایران در عصر آل بویه»، تاریخ ایران کمبریج، ترجمه حسن انوشه، ج ۴، تهران: امیرکبیر، چ ۳.
- بیرونی، ابوریحان (۱۳۷۷)، آثار الباقیه عن القرون الخالیه، ترجمه اکبر داناسرشت، تهران: امیرکبیر.

- تفضلی، احمد (۱۳۷۶)، تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، تهران: انتشارات سخن.
- جاحظ، عمرو بن بحر (۲۰۰۲)، البیان و التبيين، ج ۳، بیروت: مکتبه الهلال.
- (۱۳۳۲)، التاج فی أخلاق الملوک، قاهره: المطبعة الأميریه.
- چوکسی، جمشید گرشاسب (۱۳۸۱)، ستیز و سازش: زرتشتیان مغلوب و مسلمانان غالب در جامعه ایران نخستین سده‌های اسلامی، ترجمه نادر میرسعیدی، تهران: ققنوس.
- خضری، احمد رضا (۱۳۹۱)، تاریخ خلافت عباسی از آغاز تا پایان آل بویه، تهران: سمت.
- دریایی، تورج (۱۳۸۳)، سقوط ساسانیان، ترجمه منصوره اتحادیه، تهران: نشر تاریخ ایران، چ ۲.
- دومناش، ژان (۱۳۷۹)، «ادبیات زرتشتی پس از فتوح مسلمانان»، تاریخ ایران کمبریج، ترجمه حسن انوشه، ج ۴، تهران: امیر کبیر، چ ۳.
- دهقانپور، زهره (۱۳۹۷)، اعراب در ایران، میبد: دانشگاه میبد.
- دینوری، ابوحنیفه (۱۳۸۴)، اخبار الطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: نشر نی، چ ۶.
- روتر، اسکار (۱۳۸۷)، «معماری ساسانی»، سیری در هنر ایران، ترجمه مهدی مقیسه و محمدعلی شاکری راد، ج ۲، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۸۲)، تاریخ مردم ایران، تهران: امیر کبیر.
- (۱۳۶۳)، تاریخ ایران بعد از اسلام، تهران: امیر کبیر.
- (۱۳۷۴)، روزگاران ایران: گذشته باستانی ایران، ج ۱، تهران: سخن.
- (۱۳۷۹)، «فتح ایران به دست اعراب و پیامد آن»، تاریخ ایران کمبریج، ترجمه حسن انوشه، ج ۴، تهران: امیر کبیر، چ ۳.
- ساسان پور، شهرزاد (۱۳۹۷)، جامعه ایران در گذار از عصر ساسانی به عصر اسلامی، تهران: انتشارات پژوهشکده تاریخ اسلام.
- سزبان پور، وحید (۱۳۹۲)، «تأثیر فرهنگ و ادب ایرانی در ادب عربی»، کاوش‌نامه ادبیات تطبیقی، س ۳، ش ۹، صص ۸۳-۱۰۸.
- سلیم بن قیس، الهلالی (۱۴۲۰ق)، کتاب سلیم بن قیس، تحقیق محمد باقر الانصاری الزنجانی، قم: نشر الهادی.
- سیوطی، عبدالرحمان بن ابی بکر [بی تا]، تاریخ الخلفاء، بیروت: دار الثقافة.
- شجری قاسم خلیلی، رضا (بهار و تابستان ۱۳۹۴)، «ارزیابی نقش موبدان در حفظ و احیای میراث ایرانی در قرون نخستین اسلامی»، تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام، س ۵، ش ۱۰، صص ۷۹-۹۸.
- شوابرتز، گرهارد (۱۳۸۰) سیاست و دین‌گرایی در ایران، ترجمه محمدجواد شیخ‌الاسلامی، تهران: علمی.
- شوقی ضیف، احمد [بی تا]، العصر العباسی الاول، بیروت: دار المعارف.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۶۲)، تاریخ ادبیات ایران، ج ۱، تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران.
- طبری، محمد بن جریر (۱۳۷۵)، تاریخ الرسل والملوک، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۱، ۵، ۱۱، تهران:

- اساطیر، چ ۵.
- فرای، ن. ریچارد، (۱۳۷۹)، «سامانیان»، *تاریخ ایران کمبریج*، ترجمه حسن انوشه، ج ۴، تهران: امیرکبیر.
 - (۱۳۸۸)، *عصر زرین فرهنگ ایران*، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: انتشارات سروش.
 - فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۹)، *شاهنامه*، ج ۱، تهران: نشر قطره.
 - کریستین سن، آرتور (۱۳۶۷)، *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه رشید یاسمی، تهران: امیرکبیر، چ ۵.
 - کندی، هیو (۱۳۹۳)، «بقای ایرانیت»، *برآمدن اسلام*، ترجمه کاظم فیروزمند، ویرایش وستا سرخوش کرتیس و سارا استوارت، تهران: نشر مرکز.
 - گرابار، آلک (۱۳۷۹)، «هنرهای دیداری»، *تاریخ ایران کمبریج*، ترجمه حسن انوشه، ج ۴، تهران: امیرکبیر، چ ۳.
 - گردیزی، ابوسعید (۱۳۴۷)، *زین الاخبار*، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
 - لازار، ژیلبر (۱۳۷۹)، «ظهور زبان فارسی نوین»، *تاریخ ایران کمبریج*، ترجمه حسن انوشه، ج ۴، تهران: امیرکبیر، چ ۳.
 - مادلونگ، ویلفرد (۱۳۷۹)، «سلسله‌های کوچک شمال ایران»، *تاریخ ایران کمبریج*، ترجمه حسن انوشه، ج ۴، تهران: امیرکبیر، چ ۳.
 - محمدی ملایری، محمد، (۱۳۸۲)، *تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی*، ج ۱، تهران: یزدان.
 - مجهول المؤلف (۱۳۶۶)، *تاریخ سیستان*، به اهتمام محمدتقی بهار، تهران: نشر پدیده خاور.
 - مجهول المؤلف [بی‌تا]، *مجموعه التواریخ و التصص*، تحقیق ملک الشعراء بهار، تهران: کلاله خاور.
 - مستوفی، حمدالله (۱۳۳۹)، *تاریخ گزیده*، به اهتمام عبدالحسین نوائی، تهران: امیرکبیر.
 - مسعودی، علی بن حسین (۱۳۷۴)، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۲، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چ ۵.
 - مسکوب، شاهرخ (۱۳۸۷)، *هویت ایرانی و زبان فارسی*، تهران: نشر و پژوهش فرزاد روز، چ ۴.
 - مسکویه رازی، ابوعلی (۱۳۷۹)، *تجارب الامم*، تحقیق ابوالقاسم امامی، ج ۵، تهران: سروش، چ ۲.
 - ممتحن، حسینعلی (۱۳۶۸)، *نهضت شعوبیه*، تهران: باورداران، چ ۲.
 - نصر، سید حسین (۱۳۹۵)، *در جستجوی امر قدسی؛ گفتگوی رامین جهان‌نگو با سید حسین نصر*، ترجمه مصطفی شهرآیینی، تهران: نشر نی، چ ۸.
 - (۱۳۸۶)، *معرفت جاودان: مجموعه مقالات*، به اهتمام سید حسن حسینی، تهران: نشر مهرنوشا.
 - هروی، جواد (۱۳۷۹)، *تاریخ سامانیان*، تهران: امیرکبیر.
 - یارشاطر، احسان (۱۳۷۳)، *تاریخ ایران کمبریج*، حضور یونانی‌ها در ایران، ترجمه حسن انوشه، ج ۳، تهران: امیرکبیر.

- (۱۳۹۳)، «پیدایش دوباره هویت ایرانی پس از گرویدن به اسلام»، برآمدن اسلام، ترجمه کاظم فیروزمند، ویرایش وستا سرخوش کرتیس و سارا استوارت، تهران: نشر مرکز.
- یاقوت حموی، یاقوت بن عبدالله (۱۹۹۵)، معجم البلدان، ج ۱، بیروت: دار صادر.
- یعقوبی، ابن واضح احمد بن یعقوب (۱۳۷۱)، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمدابراهیم آیتی، ج ۲، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چ ۶.
- Davaran, fereshteh (2010), *Continuity in Iranian Identity Resilience of a cultural heritage*, Taylor & Francis Group London and NewYork, first published Routledge.
- Frye N. Richard (1976), "Iran to Persia, continuity of traditions: The Pahlavi Codices and Iranian Researche", Published by the Aria Institute of Pahlavi, Shiraz, pp.16-24.
- Gibb, Hamilton, A. R. (1962), *Studies on the Civilization of Islam*, Boston: Published by Beacon Press.
- Meisami, Julie Scott (1999), "persian historiography to the end of the twelfth century", *Islamic Surveys*, Edinburgh university press.
- Nasr, Hossein, (1975), *Persia Bridge of turquoise*, Toronto: publish by McClelland and Stewart.

